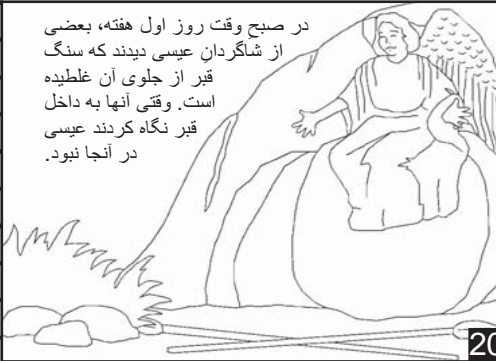


# اولین عید قیام



در صبح وقت روز اول هفته، بعضی از شاگردان عیسی دیدند که سنگ قبر از جلوی آن غلطیده است. وقتی آنها به داخل قبر نگاه کردند عیسی در آنجا نبود.



اگر این پایان داستان عیسی میبود چقدر غم انگیز بود. اما خدا کاری حیرت آور انجام داد. عیسی مرده باقی نماند!



یک زن آنجا نزدیک قبر ایستاده بود و گریه می کرد. عیسی به او ظاهر شد! او با خوشحالی دوید و رفت تا دیگر شاگردان را با خبر سازد. "عیسی زنده است! عیسی از مرگ باز گشته است!"

خیلی زود عیسی خود را به شاگردان هم نشان داد. و جای میخها را در دستانش به آنها نشان داد. این حقیقت داشت. عیسی دوباره زنده شده بود! او پطرس را که او را انکار کرده بود، بخشید و به شاگردانش گفت به همه مردم راجع به او بگویند. سپس به آسمان یعنی جایی که از آن آمده بود پس رفت.

ترجمه Christian Lingua  
اقتباس Lyn Doerksen

نوشته Edward Hughes  
رسامی Janie Forest

داستان 54 از 60

M1914.org

Bible for Children, PO Box 3, Winnipeg MB R3C 2G1 Canada

جواز: تا زمانی که قصد فروش نداشته باشید، حق دارید این داستان را به هر مقدار که می خواهید کاپی و چاپ کنید.

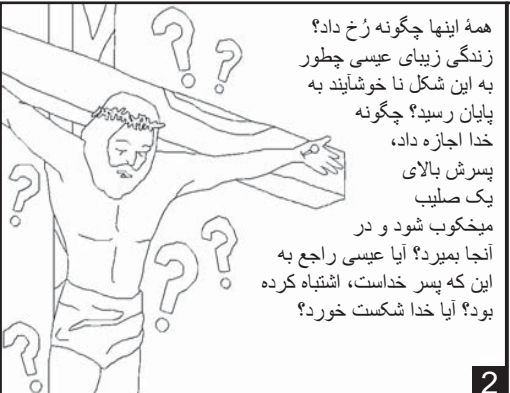
اولین عید قیام

داستانی از کلام خدا، کتاب مقدس

در .....آمده است

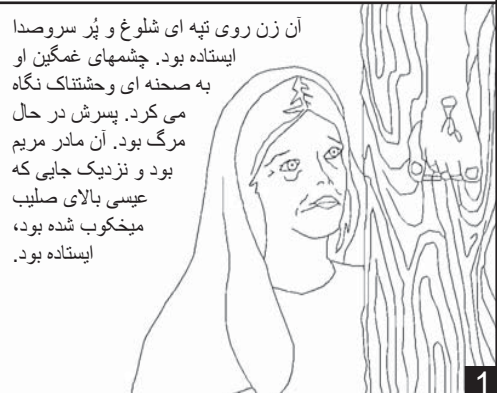
انجیل متی 26-28، انجیل لوقا 22-24،  
انجیل یوحنا 13-21

"کشف کلام تو نور می بخشد و ساده دلان را فهمی می گرداند." مزمور 130:119



همه اینها چگونه رخ داد؟ زندگی زیبای عیسی چطور به این شکل نا خوشایند به پایان رسید؟ چگونه خدا اجازه داد، پسرش بالای یک صلیب میخکوب شود و در آنجا بمیرد؟ آیا عیسی راجع به این که پسر خداست، اشتباه کرده بود؟ آیا خدا شکست خورد؟

2



آن زن روی تپه ای شلوغ و پر سروصدا ایستاده بود. چشمهای غمگین او به صحنه ای وحشتناک نگاه می کرد. پسرش در حال مرگ بود. آن مادر مریم بود و نزدیک جایی که عیسی بالای صلیب میخکوب شده بود، ایستاده بود.

1

دری

Dari

خدا می داند که ما کارهای بدی انجام داده ایم. او نام این کارها را گناه مانده است. جزای گناه مرگ است. خدا ما را بسیار دوست دارد. او پسرش، عیسی مسیح را فرستاد تا بالای صلیب بمیرد و تاوان گناه ما را پرداخت نماید. عیسی مسیح بعد از مرگ دوباره زنده شد و پس به آسمان رفت! حالا خدا می تواند گناهان ما را ببخشد.

اگر می خواهی از گناهانت توبه کنی، این را به خدا بگو: خدای عزیز، ایمان دارم که عیسی مسیح به خاطر من مُرد و دوباره زنده شد و حالا زنده است. لطفاً به زندگی من بیا و گناهان مرا ببخش، تا من بتوانم زندگی نو داشته باشم و یک روز برای همیشه با تو باشم. کمک کن تا به حیث فرزندی، با تو زندگی کنم. آمین. یوحنا 3:16

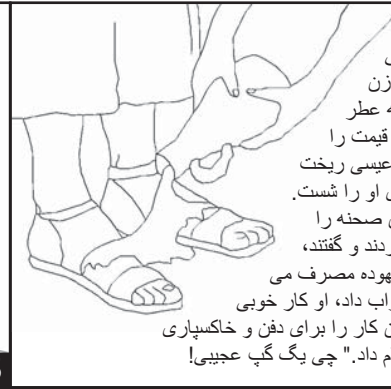
انجیل را بخوان و هر روز با خدا گپ بزن!

نه! خدا شکست نخورد. و عیسی هم اشتباه نکرده بود. عیسی همیشه می دانست که به دست انسان های بدکار کشته میشود. حتی زمانی که عیسی طفل بود یک مرد پیر که نامش شمعون بود به مریم گفته بود که روزهای ناخوش و غمگین در پیش دارد.



3

چند روز قبل از این که عیسی را بکشند، یک زن آمد و یک شیشه عطر خوشبو و گران قیمت را روی پای های عیسی ریخت و با عطر پاهای او را شست. شاگردان که این صحنه را دیدند شکایت کردند و گفتند، "او پول خود بیهوده مصرف می کند." عیسی جواب داد، او کار خوبی انجام داد، او این کار را برای دفن و خاکسپاری من انجام داد." چی بگپ عیبی!



4

بعد از آن یهودا یکی از دوازده شاگرد عیسی، موافقت کرد تا در ازای 30 سکه نقره به عیسی خیانت کند و او را به کاهن اعظم بفروشد.



5

در عید فصح یهودیان، عیسی آخرین غذای خود را با شاگردانش صرف کرد. او به آنها چیزهای فوق العاده ای راجع به خدا و وعده های او به کسانی که او را دوست دارند، گفت. بعد از آن عیسی به آنها نان و یک پیاله را داد تا با همدیگر بخورند. اینها برای این بود که به آنها یادآوری کند که بدن و خون عیسی داده شد تا بخشش گناهان به دست آید.



6

سپس عیسی به دوستان خود گفت که یک نفر به او خیانت میکند، و همه آنها فرار خواهند کرد. پطرس با اطمینان گفت: "من فرار نخواهم کرد،" و عیسی به او گفت: "پطرس، قبل از این که خروس بانگ بزند، سه بار مرا انکار خواهی کرد."

ناوقت آن شب، عیسی برای دعا به باغ جتسمانی رفت. شاگردان عیسی که همراه عیسی بودند به خواب رفتند. عیسی دعا کرد، "ای پدر، اگر اراده توست، این پیاله را از من دور کن. اما نه اراده من بلکه اراده تو به انجام برسد."



8

ناگهان گروهی به باغ وارد شدند که توسط یهودا هدایت می شد. عیسی با آنها مقاومت نکرد، اما پطرس گوش یک مرد را قطع کرد. عیسی به آرامی، گوش آن مرد را لمس کرد و او را شفا داد. عیسی می دانست دستگیری او بخشی از برنامه خداست.



9

جمعیت عیسی را به خانه کاهن اعظم بردند. در آنجا، رهبران یهودی گفتند که عیسی باید کشته شود. پطرس در همان نزدیکی، همراه خدمتکاران پیش آتش ایستاده بود و تماشا میکرد.



10

سه بار مردم به پطرس نگاه کردند و گفتند: "تو با عیسی بودی!" سه بار انکار کرد گفت من نبودم، درست همانطور که عیسی گفته بود. پطرس حتی عیسی را لعنت کرد و قسم خورد که او را نمی شناسد.



12

دقیقا بعد از آن، یک خروس بانگ زد. این صدا برای پطرس مانند آواز خدا بود. پطرس حرف عیسی را به یاد آورد و زار زار گریان کرد.

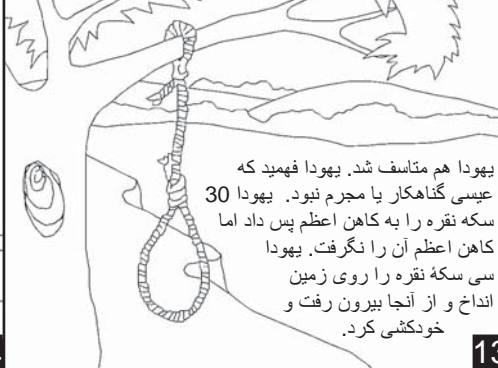
11

کاهنان عیسی را پیش پلاطس حاکم رومی آوردند. پلاطس گفت، "من در این مرد هیچ خطایی نیافتم." اما جمعیت فریاد می زدند، "مصلوبش کن، مصلوبش کن!"



14

یهودا هم متأسف شد. یهودا فهمید که عیسی گناهکار یا مجرم نبود. یهودا 30 سکه نقره را به کاهن اعظم پس داد اما کاهن اعظم آن را نگرفت. یهودا سی سکه نقره را روی زمین انداخت و از آنجا بیرون رفت و خودکشی کرد.



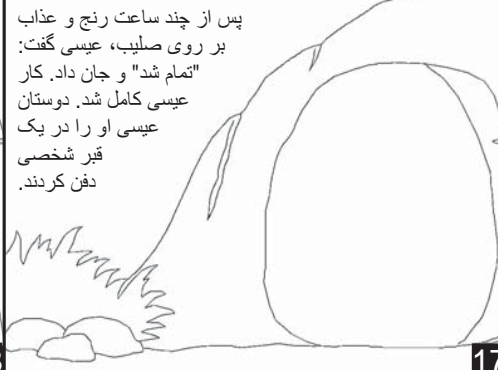
13

سپس عساکر رومی قبر را بستند و تحت محافظت خود گرفتند. حالا هیچ کس نمی توانست داخل قبر شود یا از آن بیرون بیاید.



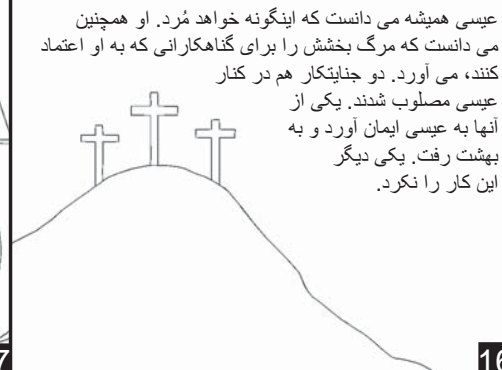
18

پس از چند ساعت رنج و عذاب بر روی صلیب، عیسی گفت: "تمام شد" و جان داد. کار عیسی کامل شد. دوستان عیسی او را در یک قبر شخصی دفن کردند.



17

عیسی همیشه می دانست که اینگونه خواهد مُرد. او همچنین می دانست که مرگ بختش را برای گناهکارانی که به او اعتماد کنند، می آورد. دو جنایتکار هم در کنار عیسی مصلوب شدند. یکی از آنها به عیسی ایمان آورد و به بهشت رفت. یکی دیگر این کار را نکرد.



16

بلاخره پلاطوس تسلیم شد و عیسی را به مرگ بالای صلیب محکوم کرد. سربازان عیسی را لت و کوب کردند، به روی او تف انداختند و او را شلاق زدند. آنها یک تاج ظالمانه از خارهای تیز و بلند جور کردند و آن را با فشار روی سر عیسی گذاشتند. سپس او را روی صلیبی چوبی میخکوب کردند تا بمیرد.



15